

یک گام به پیش ده گام به پس!

با دروهای سرخ کمونیستی

بر خلاف روند همیشگی این بار بنا به دلایلی که در خاتمه مشخص میشود تصمیم گرفتیم به ارزیابی از برگزاری مراسم اول ماه امسال، از دیدگاه یک فعال کارگری که عرصه فعالیتش مبارزات سندیکایی است و از دایره سیاست های حق طلبانه روزمره پا را فراتر نمی گذارد بپردازیم. منظورم از دیدگاه فعالینی است که مجبورند برای فعالیتهای قانونی و علنی و تشکیلاتی خود در چهارچوبهای حکومتی و دولتی، قواعد بازی خاصی را رعایت کنند. چرا که با محدودیتهای ابزاری و اجرایی روبرو هستند که حکومتها و دولتهای ارتجاعی در برابرشان قرار میدهند. اغلب، درماندگی این طیف در جنبش کارگری با همین محدودیتهای و سرکوبهای علنی و غیر علنی دولتها توجیه میشود. در همین ابتدا باید گفت که مبنای این جمع بندی فقط حول برگزاری مراسم در تهران دور میزند تا بعداً بتوانیم به درک بهتری از جایگاه و موقعیت واقعی طبقه و مدعیان آن در کل جامعه ایران دست پیدا کنیم. (کردستان را فعلاً از این جمع بندی بیرون گذاشته ام تا در فرصت دیگری شرایط خاص و نقش تضادهای دیگری که بستر آماده تری را در کردستان فراهم می کنند بیشتر توضیح داده شود.)

بخشی از مسائل برنامه ایی و دیدگاهی در نوشته " میگویند، گذشته چراغ راه آینده است" (۱) چند هفته قبل از برگزاری مراسم به تفصیل عنوان شدند. امیدوارم رفقای دیگر، اینک که مراسم از طرف مدعیان رهبری جنبش کارگری مختومه اعلام شده و با کاغذ بازی و بزرگ نمایی در آرشیو و بایگانی قفل و زنجیر خورده، با دقت و موشکافی بیشتری به بررسی دیدگاه هایی بپردازند که بستر این درماندگی های تاریخی هستند. تا در همه زمینه ها بدون تعارف ها و مصلحت اندیشی های فرصت طلبانه ضد انقلابی، معضلات و موانع واقعی موجود در راه تشکیل و اتحاد طبقه کارگر را بهتر بشناسیم. طبقه ای که به عنوان یک نیروی اجتماعی عظیم وظیفه رهبری انقلابات سیاسی و اجتماعی عصر ما را به عهده دارد. در اینجا به اختصار با مقایسه آنچه که شد و آنچه که میتواند بشود به شرح و بررسی وقایع مراسم امسال میپردازیم.

پلاتفرم، اهداف و مشخص کردن خطوط کلی مراسم

یکی از اولین قدمهای اولیه برای ایجاد اتحاد و وحدت تشکلات مستقل کارگری، تنظیم بیانیه و خطوط مشترکی بود که بر محور آن امسال نیروهای تشکیلاتی و غیر تشکیلاتی کارگری بیشتری بتوانند با توجه به مقطعی که در آنیم دور هم جمع شده و اتحاد و وحدت طبقه را در عمل هر چه بیشتر تجربه کنند. (همین اول کار باید بپرسیم که تشکل کارگری، مستقل از چه؟ تا جایی که دیده میشود این استقلال بیشتر نسبت به نیروهای کمونیستی و انقلابی اعمال میشود و جوسازی و شانتاژ های مدام از طرف به اصطلاح رهبران کارگری پیکان خود را به سوی این نیروها نشانه رفته است. یعنی استقلال از چهارچوبهای سیاسی و اجتماعی بورژوازی که دولت منسجمترین نهادی است که آن را حفظ و نگهداری میکند، چندان مورد نظر اینان نیست!) پلاتفرم مشترک می بایست بیان خواستها و اراده جمعی کارگران و تبلور آن می بود، نه یک دستور عمل از بالا و دیکته شده پدرسالارانه که در برابر مخالفین نظرات و دیدگاه های خود در شورا و جنبش بسیار جدی تر و قاطعتر عمل می کند تا در برابر دستگاه سرکوب دولتی. این خود مبحث جداگانه ایی است که باز امیدوارم از طرف فعالینی که از نزدیک و مستقیماً با این انحصار طلبی ها و روشهای نادرست در تنظیم بیانیه روبرو بوده اند دامن زده شود؛ تا ما با دیگر ابعاد تاسف بار این "سیاستهای مستقل از طبقه کارگر" آشنا شویم.

به هر صورت و با این شکل بیانیه تنظیم شد؛ و هرم قدرت اسم این یا آن مجموعه " کارگری" را به بیانیه تحمیل کرد. یعنی بدون اینکه محتوای بیانیه را در نظر بگیریم، همان قدمهای اولیه هم کج و بيمار گذاشته شد. چرا که در آنها اسلوب و متدهای غیر اصولی که نشان از اعمال قدرت و مهر زدن داشت بکار گرفته شده بود. این بیانیه نسبت به گذشته شاید گامی به جلو بود ولی در مقایسه با پیشرویهایی که در یک سال گذشته بر اثر جنبشهای عمومی مردم رخ داد، یک عقب نشینی حتی در مقایسه با دست آوردهای مبارزات خود انگیزته مردم بود. هرچند باید گفت که در آن نکات مثبتی یافت میشد که حداقل در حرف از جنبشهای عمومی حمایت کرده و موارد خاصی را برای "شرایط بهتر استثمار" در برابر دولت سرمایه بوروکراتیک گذاشتند که عاجز از اجرای آن است. شاید این کمی بی احتیاطی از جانب نویسندگان بیانیه بود و پا را از گلیم سیاست همیشگی خود بیرون گذاشته بودند. اینکه چقدر این کار با خواست و اراده واقعی برخی از تنظیم کنندگان و برگزار کنندگان آن هماهنگی و همخوانی داشت را میتوانیم از اطلاعیه دوستان سندیکای شرکت واحد بهتر دریابیم. آنها این اطلاعیه را در ارتباط با اعدام فرزاد کمانگر و چهار تن دیگر چندی پیش منتشر کردند. عنوان اطلاعیه شان این بود: "اعدام و ارباب محکوم است". همانجا می خوانیم:

"این اعدامها زمانی در جامعه ما اتفاق افتاد که **مردم ما همیشه و در هر مکانی هر نوع خشونت را نفی کرده اند.**"

چرا اینجا دیکتاتوری طبقاتی سرمایه داری که استبداد مذهبی را به خدمت خود گرفته و آن را در راستای منافع خود علیه زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه اعمال میکند با تعاریف عام و غیر طبقاتی مانند "خشونت" مخدوش شده است؟ این را دیگر باید به اصطلاح "پیشروان" طبقه کارگر توضیح دهند! نه تنها این بلکه اینان اصل و رهنمود نادرست و ضد انقلابی زیر را به حرکت مردم جان به لب رسیده تعمیم داده اند: "مردم ما همیشه و در هر مکانی هر نوع خشونت را نفی کرده اند". چنین حکم نادرستی درباره جوهر حرکت مردم در برابر دستگاه ستم و استثمار قرون وسطایی حاکم، عملاً پرده از دیدگاه مسالمت آمیزی برمیدارد که چشم دیدن قهر مردم عاصی مثلاً در ۶ دی (عاشورا) یا استراتژی قهر آمیز نیروهای انقلابی کمونیست را ندارد.

ایجاد جبههء واحد و روند وحدت و اتحاد نیروها و تشکلات کارگری

البته این روندی است که گاه میتواند در پیوند با تنظیم پلاتفرم و خطوط برنامه ریزی همزمان شکل گیرد و کمیت و کیفیت آن بستگی به پروسهء مخالفت ها و موافقتها در جریان تدوین پلاتفرم اجرایی دارد. به همین دلیل مایل بودم که این بخش در ارتباط با تنظیم اهداف در قالب یک فرآیند تلقی شود و نه پروسه های جدا از هم. لازم است یاد آوری شود که گاه پروسهء تدارکات و مقدمات کار (که در آن بسیاری از نقاط ضعف و قدرت کشف می شود) و پروسه سر و کله زدن ها (که راه ها و بستر های جدیدی به حکم دیالکتیک ظهور می کند و شکل مادی به خود می گیرد و ما را به جلو سوق میدهد) از خود مراسم که هدف مقطعی ماست بسیار مهمتر است و دستاوردهایش وسعت و دامنهء بیشتری دارد. این پروسه ها میتواند راهگشای بسیاری از مشکلات و نواقص و ناتوانایی های ما، طبقه و جامعه در امر انقلاب و تغییر باشد. این حکم من یا آن جمع کارگری "چند نفره" نیست که مدعیان رهبری طبقه کارگر گمان میکنند ما باید فراماتیرشان باشیم و اگر چنین نکنیم مستوجب لعن و نفرین پدرسالارانه آنها هستیم و باید طرد شویم. این حکم علم و تجربه است که گذشته را چراغ راه آینده میکند و در پناه آن ما میتوانیم به وظایف انقلابی خود عمل کنیم و اگر این دوستان تا همین جای بحث هم از لحن تند من به خشم آمده اند بهتر است "خود شکنند که آینه شکستن خطاست"! به نظر من این به اصطلاح "رهبران" در عالم واقعیت و سوای بزرگ نمایی های دنیای مجازی چندان تفاوتی با تشکل های دیگر ندارند. اینها فقط میراث خوار گذشته ای شده اند که با سنت های اکتونومیستی و نه کمونیستی همراه بود.

عاقبت قطعنامه ای صادر شد که تعدادی نام آشنا به ترتیب و تناسب و مقیاسی که در بالا شرح داده شد امضا کنندگان آن بودند. آیا اینکه تا همین جا این قطعنامه از دل فرآیند علمی و دیالکتیکی بالا بیرون آمد یا خیر باید توضیح داده شود تا ببینیم که آیا واقعاً قصد و اراده ای بخصوص امسال برای برگزاری این مراسم از همان اول پشت این اقدام خوابیده بود؟ اگر آری پس چرا ما در عمل شاهد چیز دیگری بودیم؟ و اگر نه چرا؟ به نظر من این پرونده هنوز بسته نشده است. هنوز به یک ارزیابی و جمع بندی دقیق از واقعیت مراسم امسال نیاز است. آنچه تا به حال در این زمینه دیده ایم از سطح برخی تبلیغات و بزرگ نمایی ها (منجمله از طرف برخی نیروهای انقلابی) فراتر نرفته است.

ارزیابی و شناخت از چگونگی کمی و کیفی نیروی های درگیر

در وهله اول باید دید که برای برگزاری موفقیت آمیز و تاثیر گذار، ما از چه نیروها و ابزار و آلتی برخوردار هستیم و این پتانسیلهای مادی و ذهنی در روند بالفعل شدن چه نیروهایی را میتواند آزاد سازد تا با کشتادن آن به عرصهء مبارزات، دوباره نیروهای جدیدی را در یک فرآیند دیالکتیکی آزاد سازد. این یعنی شناخت از خود و دشمن و عملکردهای او و ابزارهای مادی و ذهنی که از آن استفاده میکند. منظورم شناخت از نیروهای سرکوبگر دولت و نقشی که دین در کشور ما بعنوان قوز بالا قوز بازی میکند و... است. فکر نمیکنم که بعد از این همه تجربیات تکراری و استفاده از متد های آشنا توسط دولت و نیروهای سرکوبگرش، غافلگیری و عدم شناخت از دشمن و شیوه و نحوه عملکردش دیگر بهانهء قانع کننده ای برای کسی باشد. پس ما پیش فرض یک حرکت درست و اصولی را بنا به امکاناتی که موجود بود و قابل دسترسی نیز بودند، داشتن این شناخت "نسبی" از کم و کیف دشمن طبقاتی میگذاریم.

تا آنجا که به خودمان مربوط است باید از توان و پتانسیلهای مستقیم و غیر مستقیم خود یا آنچه میتوانیم بدست آوریم شناخت داشته باشیم. این یعنی آشنایی و آگاهی از تجربیات طبقهء کارگر جهانی در مبارزات مشترک خود علیه نظام سرمایه داری. این یعنی شناخت از استعدادها و خلاقیات ها و توانایی های افراد. این یعنی واقف بودن به علم سازماندهی عملی پویا و زنده و ادغام کار مخفی و نیمه علنی و علنی. این یعنی شناخت مشخص از شرایط سیاسی و اجتماعی حاضر. مثلاً، ما باید تفاوت بستری که سال قبل در آن مراسم برگزار شد و بستری که امسال فراهم بود را خوب درک کنیم. شاید با چوب کبریتی نتوان انباری مملو از الوارهای نمناک را به آتش کشید ولی با همان تک دانه چوب کبریت میتوان هر فضای مملو از گازهای انفجاری را به آتش کشید. این یعنی شناخت از شیوهء سازماندهی در خیابان و نه دفترهای سندیکا!

تبلیغ و اطلاع رسانی

هر کاری میکنیم این اهداف اولیه و ظرف انتظارات و توقعاتی که از همان اول نهاده میشود ما را رها نکرده و باز اینجا دو دستی محکم یقه ما را گرفته است. تبلیغ و اطلاع رسانی در ایران و ساختارهای آن، کار عملی میخواهد و نه اینترنتی! باید دفتر و دستک رها کرده و واقعاً طبقه کارگر را در همه جا جستجو کرد. در کار و کارخانه و کارگاه، در خانه و کاشانه اش، در کوچه و خیابان و در جایی که زندگی میکند. باید به میان آنان رفت. آنان را نه فقط از زمان و مکان مراسم مطلع ساخت بلکه پیام و مضمون قطعنامه را شرح و "آگاهی" داد. باید در این مسیر به حداکثر تلاش می کردیم. به عقیده من نیرو و ابزار کافی برای سازماندهی این تلاش را داشتیم. وقتش را هم داشتیم. این کار حتی ۲ ماه قبل میتوانست با قدمهای اولیه آغاز شود. نیرو هم که بنا به هر قدرتی که از همان اول اساس کمیته شد و با در نظر گرفتن تعداد امضا کنندگان میبایست کافی میبود! (با ۵۰ نفر فعال و یک سازماندهی درست و علمی خیلی بیش از این میشد تاثیر گذاری کرد). چگونگی اطلاع رسانی عملی حال بصورت چاپ و پخش اعلامیه و تراکتها..... در محلات و کارخانه ها و نقاط انتخابی و بصورت علنی، نیمه علنی و غیر علنی مسائلی است که میبایست قسمتی از وظایف کمیته را رقم میزد. در حین تبلیغ برای یک مراسم قانونی در کشورهایی نظیر ما حتماً با موانع و سرکوب هم مواجه میشویم. همانطور که قبلاً گفته شد حتی برای نفس کشیدن هم در ایران انسان سرکوب میشود ولی مگر باید دست از نفس کشیدن شست؟ این حداقل چیزی است که یک فعال در تشکلات قانونی و "مستقل" طبقه میتواند انجام دهد. یعنی استفاده از حق و حقوقی که قانون برای او در نظر گرفته و ما برای کار علنی او انتظاری بیش از این تا حال از او نداشته ایم. برای فعالیت تیمهای تبلیغاتی نیز این صدق میکند و در نهایت شرایطش فراهم بود. اگر منطق بر سر تشکلات قانونی ولی مستقل مانند سندیکای کارگران است پس این در مورد فعالان کمپین یک میلیون امضا هم صدق میکند. ولی تا آنجا که دیده میشود سرکوب و زندانی و حمله و یورش به آنها مانع تبلیغات در صحنه آنان نشده و در چهارچوبهای موجود با وجود موانع زیاد میتوانند به تبلیغات رفرمیستی خود که چندان تفاوتی با محتوای قطعنامه کمیته ندارند، بپردازند.

چه تبلیغاتی شد و در کی و کجا؟ چطور و چگونه و با چه فشردگی و ابعادی؟ از چه ماتریال و ابزار و آلات و یا ایده های استفاده شد؟ سوالاتی که تا به آنها پاسخ جدی ندهیم، باور هرگونه بیانیه و قطعنامه ایی برای زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه که هر روزه در جنگ هستی و نیستی دست و پا میزنند، دشوار و دشوارتر میشود.

این وظیفه به عقیده من بدون پرداختن به جزئیات در نهایت در خارج از ایران خوب پیش برده شد و تحت تاثیر خود، توانست آن را در دستور کار همه قرار دهد.

انتخاب محل و مکان و زمان برگزاری مراسم

تعیین مکان و زمان بازی ارتباط مستقیمی با سطح توقعات و خواستها و اهداف واقعی ما از برگزاری این حرکت یا هر اقدام دیگری دارد. وسعت و فراخی یا محدودیت این انتظارات خود بخود تاثیر خود را بر انتخاب این انتخاب گذاشته و طبیعتاً برای متناسب نشان دادن آن حرکت سعی میکند دایره عملیاتی را برگزیند که با این وسعت یا محدودیت خوانایی داشته باشد. البته در مورد بحث ما بهتر است که فقط از محدودیت سخن گفته شود که وسعت تنها چیزی بود که اثری از آن دیده نمیشد. برنامه و اهداف و عملکردهای کلی فدای ناتوانی ذهنی و عملی برگزار کنندگان شدند. چارچوب مبارزه باید به محدود گرایی و تقلیل طلبی "رهبران" گردن میگذاشت.

انتخاب محل جلوی وزارت کار فقط مختص شورا نبود و با آگاهی ضمنی از برنامه های طیفهای دیگر این تصمیم گرفته شد. در آن روز مثلاً ساعتی قبل سبزه ها و دار و دسته "یا حسین میرحسین" در همان مکان برنامه داشتند که گویی باز بخشی از آمار بزرگنمایی شده به حضور اینان مربوط میشد. همین ها بودند که در دنیای مجازی رنگ سرخ خوردند! حرف من از تجمعی ساکن و ایستا است که با اعلام قبلی، تمام جزییاتش رقم خورده بود. سرنوشتش هنوز آغاز نشده از قبل تعیین شده بود. این نکته را به حساب یک تحریک بگذارید. و گر نه من خوب میدانم که برگزار کنندگان تجمع با شناخت از موقعیت خود، و تلاش آگاهانه برای سر هم بندی آبرومندان و "فرمالیته" قضیه، موضوع سرکوب را وسط کشیدند تا دهان امثال من بسته شود؟ و گر نه تجربه پارک لاله که همین دیروز بود و بحثهای آن هنوز در جنبش کارگری به روز است! چند بار و چند سال دیگر؟ اگر ما الان تلاش نکنیم که این شهامت و آگاهی را در طبقه کارگر برای گرفتن سرنوشت خود در دستمان بر توانش بسط و اشاعه دهیم، پس چه زمانی دیگر؟ این «غول های خفته» چگونه و چه زمانی دیگر باید بیدار شوند؟ به هر صورت که تجربه، بارها مهر باطل به این تکرار مکرارت زده و بی اعتباری آن را در عمل ثابت کرده است. باید پرسید که شورا با چه پیش بینی و چه احتمالی، اقدام به اجرای این مراسم کرد؟

آیا پیش بینی این بود که انتظار شرکت نیروهای بیشتری را داشتند و احتمال می دادند که دامنه اعتراض گسترش می یابد و ابعاد توده ای پیدا میکند؟ اگر چنین بود باید پرسید: شمایمی که قادر نبودید چند صد فعال کارگری و سوسیالیست را سازماندهی کنید چطور میتوانید در پی سازماندهی چنین چیزی باشید؟! این ادعا در عمل پاسخ داده شد. بنابراین چنین پیش فرضی، خود بخود منتفی است.

آیا صرفاً یک پیش بینی حداقل از وضعیت وجود داشت و فقط به وهله اول فکر شده بود؟ آیا برگزار کنندگان یک درک تجربه گرایانه و کوتاه مدت از برنامه تجمع داشتند؟ و هر چه فرای این "برنامه ابتدایی" بود را به حوزه تصمیمات در صحنه مربوط میدانستند؟ اما آنچه که در عمل دیده شد گویای عدم آمادگی و بی برنامه گی حتی برای همین حداقل ها بود. برای توضیح بیشتر اجباراً وارد مبحث سازماندهی می شویم.

سازماندهی و برنامه ریزی

سایه سنگین اهداف که در طول تمام مدت بر سر ما سنگینی میکرد، اینجا سنگین تر از همیشه خود را در شیوه و نحوه سازماندهی تحمیل کرد. همین اهداف بود که پراتیک برگزار کنندگان را به تناسب وسعت و محدودیت هایش تنظیم و کنترل میکرد. صحبت بر سر این نیست که این نوع یا آن شیوه فیزیکی سازماندهی بنا به آن شرایط مشخص، درست تر و کارتر بود (گرچه این مسئله را شورای برگزاری باید توضیح دهد که چرا چنین شیوه اخته سازماندهی را برگزید؟ بر چه مبنایی؟) بلکه بحث بر سر اراده و خواستی است که موتور هر نوعی از سازماندهی است. اگر رجوع به آرشیو پربار خودمان و استفاده از تمام تجربیات طبقه کارگر جهانی، کار خسته کننده ای برای این دوستان بود، حداقل میتوانستند به همان دنیای مجازی خود بروند و با اولین جستجوگر اینترنتی، پلاتفرمی "شبکه ای" برای سازماندهی و مدیریت تجمع اول ماه مه پیدا کنند.

به عقیده من (به عنوان صرفاً یک فعال در مبارزات سندیکایی که همان اول فرض گرفتم) برای برگزاری یک حرکت موفقیت آمیز و ثمربخش نیاز به یک پلاتفرم صحیح با اهداف عام و خاص است. رسیدن به چنین پلاتفرمی در یک پروسه زنده مباحثات و گفتگوی فعالین کارگری و جمع بندی از آن در قالب قطعنامه و بیانیه مشترک، دور از دسترس نبود. البته این در مورد فعالانی صدق می کند که به شرایط بسیار حساس جامعه خود و جهان که در آن سرمایه داری بحران زده جهانی شرایط انقلاب را فراهمتر کرده واقفند؛ از وضعیت و موقعیت کمی و کیفی خود و دشمن باخبرند و از دو جبهه شناخت "نسبی" دارند؛ با تجارب مبارزات طبقاتی کارگران جهان آشنایند و پیوند کار غیر علنی و نیمه علنی و علنی را آموخته اند و با اشکال گوناگون سازماندهی علمی و اثرگذار (در همین حیطه مبارزات روزمره) آشنایی دارند؛ امر تبلیغات و اطلاع رسانی و آگاهی دادن را نه در شکل **پستچی** محله بلکه کانالی برای برقراری ارتباط و شریانی که میتوانند بستر هسته های کارگری واقعی با چهره های "گمنام" تازه تری باشند، درک کرده اند؛ و همزمان برای کشاندن مردم به حول طبقه در صحنه عمل، آنان را با دلایل لزوم این رهبری برای امر تغییر آشنا میسازند. باز هم تاکید میکنم در اینجا صحبت من از تشکلات و نهادهای کارگری و فعالینی است که در کارزار عمل آبدیده شده، به وظایف خود آشنا بوده و با جدیت آنها را دنبال میکنند. در حال حاضر، عرصه و زمین عملیاتی به وسعت کل جامعه در اختیار من فعال کارگری قرار گرفته است و این مشخصاً به لطف مبارزات یک سال اخیر مردم فراهم آمده است. به نظر من زمان به اندازه کافی داشتیم و همه چیز برای یک حرکت هدفمند و تاثیرگذار مهیا شده بود و مبیایست توسط یک سازماندهی برخاسته از نیازها و ضروریتهای مشخص درگیر، به هم پیوند داده شود تا با ارتباط با هم بتواند مانند اهرمی باعث به حرکت درآوردن نیروهای بسیار بزرگتری شوند. برای این کار، نیاز به یک سازماندهی منسجم بود که بتواند با حفظ انسجام خود سیال و روان بنا به شرایط، مرکز ثقل خود را عوض کند. باز شود و دوباره جمع شود. صحبت بر سر «تقسیم کار» و حفظ رتبه های درجه بندی شده نیست! صحبت از ترتیب و سر و سامان دادن عملی حرکتی است که سازمان دهندگان آن در تمام مراحل کار باید این مهم را در نظر گرفته و با کاربست علمی و عملی آن، دانش خود را برای کارزارهای بعدی تکامل دهند. این حداقل چیزی است که در مرحله کنونی جامعه از فعالان صادق و مبارز جنبش کارگری انتظار میرفت. این یعنی سازماندهی و پیوند و ادغام عواملی که بسیاری از آنها از قبل هم فراهم بود. یعنی سازماندهی و سازمانیابی همان فعالینی که همان روز هم در صحنه بودند. **در واقع تا آنجا که به صف ما برمیگردد، برگزار کنندگان تجمع اول ماه مه همان شرکت کنندگان در آن نیز بودند.** این دعوت کنندگان - سازماندهندگان - شرکت کنندگان باید از هفته ها قبل از همه امکانات خود بهره میبردند تا با بقیه سازمانها و تشکلات مستقل عمومی جنبش، مانند زنان و دانشجویان و معلمان و وو، ارتباط واقعی و نه اینترنتی برقرار کنند. باید تلاش میکردند با اتحاد صف مردم حول طبقه کارگر آنان را از برنامه ها و اهداف ما برای تغییر آگاه و همراه سازند. ما به فعالانی نیاز داریم که بتوانند شکل سازماندهی را در شرایط لازم عوض کنند و با داشتن نقشه های ذخیره سیال جابجا شوند. این نوع سازماندهی در صورت لزوم از هم باز شده ولی گسسته نمیشود و میتواند سریعاً در نقطه دیگری شکل یابد. این نوعی از سازماندهی است که با پاره شدن یکی یا دو حلقه تمام زنجیر هایش از هم نمی پاشد و ندام کاری و بی برنامه گی و نا امیدی از چهره های شرکت کنندگان ("برگزار کنندگانش") از هزاران کیلومتر آنطرفتر قابل مشاهده نیست. این نوعی از سازماندهی و سیاست مبارزاتی است که باعث پاشیدن همان اندک تجمع در حال شکل گیری در کمترین زمان نمیشود.

هدف ارائه شیوه خاصی از سازماندهی و برنامه ریزی نبوده و نیست و نه میتوانم و نه میخواهم شکل خاصی را بعنوان شاه کلید یا کلیدیه معرفی کنم. این توضیحات در واقع بخشهایی از رنوس کلی چنین برنامه هایی است که ما حتی شاهد آنها هم نبودیم.

خلاصه کلام

تلاش این نوشته آن بود که از جایگاه یک فعال تشکیلات مستقل کارگری در چهارچوبهای "امکان پذیر" و یا بنا به شرایط موجود "قابل دسترس" به بررسی عملکرد امسال پردازد. یعنی انتظاراتی که قابل حصول بود. اگر هم بنا به دلایلی خود مراسم در بدترین حالت اصلاً برگزار نمیشد، اکثر اهداف تبلیغی آن در روند تدارکات و تهیه مقدمات کار بدست می آمد و تأثیری به جا می گذاشت که میتوانست خیلی بیشتر از ادعاهای روی کاغذ و بزرگ نمایی ها باشد. مطمئنم که برگزاری مراسم امسال در همین شکل محدودی که گفتم می توانست با فعال کردن نیروها و ابزار و آلات و امکاناتی که در اختیار جنبش است، بسیار منسجمتر و با برنامه تر و ثمربخش تر صدای کارگران ایران را به تمام جامعه برساند.

اما مهمترین پیامی که باز امسال از برگزاری این مراسم گرفتیم پیام آشنایی است که باز نقش «سیاست» اهداف و افقهایی که موتور پیش برنده عمل و پراتیک ماست را بطور انکار ناپذیری نمایان می کند و یک بار دیگر به ما یادآوری میکند که بدون تنوری انقلابی، انقلاب و دگرگونی، خواب و رویائی بیش نیست که فعالان اکونومیست ما به لطف لالایی های شناخته شده مدتهاست در آن به سر می برند.

تا فرصتی دیگر

راوی

دهم خرداد ۱۳۸۹

۱. میگویند، گذشته چراغ راه آینده است!- راوی بیست و ششم فروردین ۱۳۸۹